

مواضعه احمد میهندی

با سلطان مسعود غزنه

ابوالقاسم خواجه احمد بن حسن میهندی از وزیران معروف و رجال بزرگ و وطن ماست که سرزمین میوند قندهار بنام این بود مان دانش و سیاست افتخار دارد. وی ملقب بود به شمس الکفاة و در عهد سلطان محمود مدت ۱۸ سال وزارت کرد. ولسی التوتوش تنابش حاجب و علی خویشاوند که از ندمای دربار بودند. در محضر سلطان سعادت کردند. و تهمت هائی بر خواجه بزرگ شمس الکفاة بستند. سلطان محمود او را از حضرت غزنه به هند باز داشت و پسرش خواجه عبدالرزاق را نیز در قلعه (نندانه) موقوف فرمود (۱)

بعد از آنکه امیر محمود در گذشت و امیر مسعود فرزند وی در هرات جانشین وی شد. از آنجا نامه ای توفیق کرد. و بدست کسان خواجه بوسهل زوزنی بفرستاد. تا خواجه و پسرش را از زندان رها کنند. خواجه بزرگ خوش خوش ببلخ آمد و در وقتیکه امیر مسعود ببلخ شده بود. در اوایل (۴۲۲ هـ) در خدمت امیر آمد و خدمت کرد. امیر او را گرم پیرسید و تربیت ارزانی داشت. و بزبان نیکوئی گفت. «باز گشت و بقاعه ای که راست کرده بودند. فرود آمد و سه روز با سود. پس بدرگه آمد» (۲)

سلطان مسعود مقدم خواجه بزرگ را گرامی داشت. و در حدیث وزارت بیغام و سخن باوی رفت. و تسکلیف قبول مقام وزارت به وی کردند. ولی خواجه بزرگ به بوسهل زوزنی که پیام سلطان را می آورد. ^{علم} که من پیر شده ام. و از من این کار بهیچ حال نیاید. و عوض خود بوسهل را با امر وزارت و بوسهل حمدوی را بکار عارضی رأی داد. روز دیگر که بخدمت امیر مسعود آمد. امیر گفت. «خواجه چرا تن درین کارها نمی دهد؟ و داند که ما را بجای پدرست. و مهمان بسیار بیش داریم. و واجب نسکنند که وی کفایت خویش را از ما دریغ دارد!»

خواجه گفت. «من بنده و فرمان بردارم و جان (بعد از قضاء الله تعالی) از خداوند سلطان یافته ام. اما پیر شده ام. و از کار بمانده. و نیز نذر دارم. و سوگندان گران. که نیز هیچ شغل نسکنم. که بمن رنج بسیار رسیده است.»
امیر گفت. «ما سوگندان ترا کفارت فرمائیم. ما را ازین باز نیاید زد!» (۳)
چون خواجه بزرگ اصرار سلطان را درین کار دید. به قبول امر وزارت تن درداد. در پیشگاه امیر شرایط خود را چنین وانمود.

(۱) بهقی ج ۱ ص ۱۶۶

(۲) بهقی ج ۱ ص ۱۶۷

(۳) بهقی ج ۱ ص ۱۶۸

مواضعه احمد مینندی باسلطان مسعود غزنه

(۵)

« اگر چاره نیست از پذیرفتن این شغل ، اگر رای عالی بیند ، تابنده به طارم (۱) نشیند ، و بیغامی که دارد بر زبان معتمدی بمجلس عالی فرستد ، و جواب بشنود ، آنکاه بر حسب فرمان عالی کار کند . »

سلطان این خواهش خواجه را پذیرفت و گفت : « نیک آمد کدام معتمد را خواهی »
گفت : بوسهل زوزنی در میان کار است ، مگر صواب باشد که بونصر مشککان (۲)
نیز اندر میان باشد ، که مردی را ستست و بروز کار گذشته در میان بیغامهای من او
بوده است . »

امیر گفت : « سخت صواب آمد »

بقول بیهقی در آنوقت رسم رفته بود ، که چون وزارت به معتمدی میدادند ، آن وزیر
مواضعه (۳) می نوشت ، و شرایط شغل خویش را میخواست ، که جواب آن شرایط را شاه
بخط خویش مینوشت ، و توقیع میکرد ، و به آخر آن ایزد عزذ کره را یاد میکرد ،
که وزیر را بر آن نگاه دارد ، و همچنان وزیر سوگندنامه ای را با شرایط تمام بر زبان
میراند . و خط خویش را بر آن می نوشت و گواه میگرفت که بر حکم آن کار کند (۴)
بر حسب خواهش خواجه بزرگت ، بونصر مشککان نیز در میان شد ، و بقرار شرح
بالصورت مواضعه و سوگندنامه را بر رای امیر مسعود عرض داشت ، امیر باو چنین امر داد ،
بس نسخه آنچه ما را بیاید بنیشت در جواب مواضعه ، باید کرد ، و نسخه سوگند نامه ،
تا فردا این شغل تمام کرده آید ، بس فردا خلعت بیوشد که همه کارها موقوف است (۵)
بونصر با امر سلطان باز گشت ، و نسخه های مواضعه و سوگند نامه را نوشت ، و نماز
دیگر پیش وی برد ، و امیر بر همه واقف گشت و خوش آمد .

روز دیگر با شرایط سابق الذکر مواضعه و سوگندنامه از طرف خواجه بزرگت
شمس الکفایة و سلطان مسعود رسماً امضاء گردید ، و بونصر و بوسهل اندر میانه بودند ، که
بیهقی این مراسم را چنین می نویسد :

« و دیگر روز خواجه بیا مد و چون بار بگست ، بطارم آمد و خالی کرد و بنیشت
و بونصر و بوسهل مواضعه او پیش بردند ، و امیر دوات و کاغذ خواست و یک یک باب ،
از مواضعه را جواب بنیشت بخط خویش و توقیع کرد ، و در زیر آن سوگند بخورد . »

(۱) طارم مبدل تارم است که خانه چوبی یا بالاخانه باشد . (فرهنگک نظام)

(۲) بونصر مشککان رئیس دیوان رسالت و باصطلاح امروز سرمنشی شاه و استاد بیهقی
بود ، و مشککان جانی است در غور جنوبی که تا کنون مزگان گویند ، خواجه احمد که
این مرد را نیز به معانیجی گری برگزید ، بعلت ترسی بود که از زوزنی داشت ، زیرا
به گفته بیهقی زوزنی مردی نادرست و مغرض بود ، و نمی خواست غیر از وی دیگری را
بیارگاه سلطان راه باشد .

(۳) مواضعه : یا همدیگر هم رای شدن که باصطلاح امروز فرار داد است .

(۴) بیهقی ج ۱ ص ۱۷۱

(۵) بیهقی ج ۱ ص ۱۷۲

و آنرا نزدیک خواجه آوردند ، و چون جوابهارا بخواند ، برپای خاست و زمین بوسه داد ، و پیش تخت رفت ، و دست امیر را ببوسید و باز گشت و بنشست ، و بونصر و بوسهل آن سوگندنامه پیش داشتند ، خواجه آنرا بر زبان راند ، و پس بر آن بخط خویش بنشست ، و بونصر و بوسهل را گواه گرفت ، و امیر بر آن سوگندنامه خواجه را نیکوئی گفت ، و جوابها خوب کرد ، و خواجه بر زمین بوسه داده پس گفت ، (۱) باز باید گشت بر آنکه فردا خلعت پوشد ، که کارها موفقت و مهمات بسیار داریم ، تا همه گزارده آید ، خواجه گفت ،

« فرمان بردارم » و زمین بوسه داد و باز گشت سوی خانه ، و مواضعه باوی بردند و سوگندنامه بدوات خانه بنهادند « (۲)

دوات خانه ، شاید جای نگهداشت اوراق رسمی یا دفتر و دارالانشاء باشد .
خواجه بزرگت بدین مراسم مواضع و حلف نمود ، و بار دیگر مهمات وزارت شهنشاهی غزنه را بسکف گرفت ، و امیر معبود این مرد کار آگاه را خوب می شناخت ، و دربار وی گفته بود ، که « این شغل را هیچکس شایسته تر از وی نیست »

متن مواضعه و سوگندنامه

بیهقی در تاریخ مسعودی متن این مواضعه و سوگندنامه را نیابورده ، و گوید که « آن مواضعه بیاورده ام در مقامات مسعودی که نام کرده ام کتاب مقامات ، و اینجا تکرار نکردم که سخت دراز شدی . . . »

کتاب مقامات متأسفانه اکنون پیدا نیست ، و در جمله آثار مفقوده بیهقی از بین رفته ، و اگر بدست آید ، بلاریب یکی از مفتنمات ادبی و تاریخی ما خواهد بود . ولی خوشبختانه متون این وثایق تاریخی بذریعه دیگری پیاوریده ، که بلاشبته عیناً بهمان انشای قویم بیهقی همانند است .

فصیحی خوفاً یکی از مورخان زبان پارسی است ، که در قرن نهم هجری میزیست ، وی تاریخ عمومی کوتاه و سودمندی را بنام (مجمل فصیحی) نوشت ، که نسخه این کتاب اکنون بسیار نادر است و چاپ نشده ، و از خلال حواشی خاورشناس انگلیسی مستر راورنی بر ترجمه انگلیسی طبقات ناصری منهاج سراج جوزجانی پیداست ، که وی نسخه ای از مجمل فصیحی در دست داشت ، و به کمک این کتاب برخی از مشکلات طبقات را حل می نمود . درین روزها دوستم بناغلی گویا يك شماره نشریه دانشکده ادبیات تبریز بمن داد ، که نویسندگان دانشمند آن نامه مفید ، متن این مواضعه و سوگندنامه را که بماعلموم نبود ، در شماره (۶۰۵ ، ۴) سال دوم نشر کرده اند و می نویسند : که يك نسخه کمیاب مجمل فصیحی در کتب خانه شخصی آقای حاجی محمد نجوانی موجود است و ایشان متون این وثایق را از آن کتاب خطی برای مجله موصوف نسخت کرده اند . چون این وثایق قسمتی از زندگانی مرد معروف در بار غزنه خواجه بزرگ شمس الکفایه را روشن

(۱) یعنی سلطان گفت .

(۲) بیهقی ج ۱ ص ۱۷۲ .

میگرداند، و نیز مراسم تحلیف و اشغال مقام وزارت را در بار سلاطین آل محمود، و برخی از تشکیلات آن دوره را بر ما پدید میگرداند، بنا بر آن نشر آن در مجلات افغانی مفید بنظر می آید.

وقتی که متون این مواضع و سوگند را خواندم، و آنرا با انشای بیپهقی مقارنت دادم، با این نکته پی بردم، که این متون را عیناً فصیحی خوافی از مقامات محمودی گرفته، و شاید نسخه‌ای از آن کتاب مفقود، تا قرن نهم در دست خوافی بود. اینک عین متن خوافی، خلاص فرمودن سلطان مسعود، بن سلطان الماضی محمود، خواجه فاضل احمد بن حسن الیمندی را از حبس بدر خود، و او را وزارت دادن و خواجه احمد مذکور برین موجب مواضع نوشت، و هذه المواضع، مضمون آنکه:

« این مواضع است که بنده نوشته، که وصول آن بر رای عالی زاده الله علوا، عرضه افتد، وزیر و رفصلی جوابی باشد، تا بنده شغل وزارت، به دلی قوی پیش گیرد، و چون امامی و دستوری باشد، که به آن رجوع میکنند، که به وقت ممکن نگردد بمزاحمت مجلس عالی تصدیق آوردن.

فصل اول

برای خداوند عالم سلطان بزرگ ولی النعم پوشیده نباشد، اختیار بنده آن بود که باقی عمر زاویه گیرد، و بدعوات خوب مشغول گردد، که دولت عالی که بر بنده رحمت فرمود، و از قبض رحمت محنت بدان بزرگی باز خرید، و بنده پیر و ضعیف گشته است، و گاه توبه، و دست از تصرف شغل دنیا برداشتن آمده. اما چون فرمان عالی زاده الله علوا و نفاذا، بران جملتست که ناچاره بشغل وزارت قیام باید نمود، جز فرمان بر داری چاره نبود، و بدین خدمت مشغول خواهد، و آنچه خدا بندگان و نیکو خواهی باشد، در این ملک بجای خواهد آورد، و بنده نوازی مجلس عالی، که اسباب تسکین ساخته است، و اگر در بعضی از اشغال دیوانی تقصیری رود، و بنده (را) اندر آن قصدی نباشد، عتابی نرود، (۱)

جواب

ما خواجه فاضل رانه امروز می شناسیم، که روزگار دراز است که ماوی را، می بینیم، و سیرت نیکوی وی در منزلتی که بدان موسوم بوده میدانیم، و حقها، وی (۲) بدین دولت پوشیده نیست، دل را بچنین ابواب مشغول نباید داشت، و در تمسب امور وزارت جهد

(۱) در رفصل سطری چندر ای وزیر، و بعد از آن جواب سلطان است، و باید رای وزیر بقلم خود شمس الکفاة باشد، و از سبک انشای آن نیز پدیدار است، که فصیحی آنرا اکثرأ طبق النعل بالنعل از کتاب مقامات نقل کرده و تغییراتی بدان نداده است. ولی جواب سلطان همان نسخه هائی است، که گفته بیپهقی فیلاً از طرف پونصرمشکان نوشته شده بود.

(۲) در قدیم عوض (حقهای وی) یا (چیزهای دیگر) که اکنون می نویسیم، حقها، وی چیزها، دیگر به همزه می نوشتند.

خویش می باید کرد، در جمله و تفصیل از وی جز امانت و مناصحت متوقع نیست، و بهیچ حال ما را با وی عتابی نباشد و انکاری نرود، در کاری که وی را دران تقصیری نبود، والسلام.

فصل دوم

بر رای عالی پوشیده نباشد، که وزیر خلیفت یا د شاه باشد، و هر چند فرمان دهنده خداوند جهانست، اما کارها باشد، اندرین که وزیر را بمحل آن دانند، که بی استطلاع رای اندران مهم ایستادگی نماید، و صلاح دولت نگاه دارد، و چیزها دیگر است، که بر رای عالی پوشیده دارند و پوشیده داشتن آن فساد بزرگ باشد، و به بنده واجب باشد باز نمودن و کشف حالات کردن، و ایمن نیست، که حاسدان و دشمنان در تفسیر صورت بنده کوشند، اندرین هر دو حال اگر رای عالی بیند، بر آنچه اصحاب غرض نمایند اعتماد نفرمایند. (۱)

جواب

ازین ابواب دل فارغ باید داشت، و خوبشتر را اندر شغل وزارت و نیابت دیوان حضرت متمکن و محترم باید دانست، و به دای قوی و استظهاری تمام، کار می باید راند، و پیوسته صواب و صلاح اعمال ممالک، و اولیاء حشم و اصناف لشکر، (۲) و اموال خزاین، و آن قدر اسپایی که تعلق به اغره دارد، و آنچه بفرزندان متعلق باشد، باید نمود، چه آنچه وی گوید، و بسمع مارساند، بدان اعتماد ها باشد، و کس را زهره آن نیست، که در چنین ابواب مداخلتی کند، و چیزی سازد، نادل فارغ دارد، و السلام.

فصل سیم

بنده می بیند، که چندین (۳) راه انبساط، پیش تخت ملک یافته اند، و در اعمال و اموال (۴) سخن میگویند، و هر نامستحقی را عملها می سازند، و مثالها و توقعها می شناسند و محل خویش در تمسکینی که دارند، بدان محکم میگردانند، که توفیری - نه از وجه خویش - به رفقت خزانه را می نمایند، و ضرر آن سخت بزرگ است - چه اگر در حال از طریق ظاهر، رای عالی را پسندم نماید و سودمند، از راه حقیقت بیاید دانست، سر تا سر همه زشت نامی و زیانست (۵)

(۱) خواجه سعادت حاسدان و دروغ گویان را در دربار محمود دیده و باثر آن در همدنفقی و موقوف شده بود، بنا بران امباراز ابتداء دقت میسکرد.

و صلاح ملک و رعیت اندران دانند، که بنده گوید و نماید و پیش گیرد.

(۲) ازین برمی آید که اداره و مصارف لشکری نیز به مقام وزارت حضرت تعلق داشت، و تمام مصارف دولت برای وی مفوض بود.

(۳) کذا فی الاصل، شاید صحیح آن، چند تن باشد.

(۴) در اصل، و در و اعمال اموال.

(۵) خواجه بزرگ درین سطور بر بزرگ جهاننداری را گفته است، چه همواره اشخاصی باشند، که بنام تزئید عایدات، رسوم و مالیاتی را بدوش مردم گذارند، که ادای آن تکلیفی مالا یطاق بوده و در نتیجه فساد از ان ظاهر می شود.

اگر رأی عالی زاده الله علواً افتضا کند ، فرماید تا این دربر همگنان بسته دارند ، و اگر درین باب خواهند که خزانه را توفیری نمایند ، باینده اولاً رجوع کنند ، و جوه آن باز نمایند ، تا آن توفیر از وجهی حاصل گردد ، که ثانی الحال بفسادی و خللی ادا نکنند ، والسلام .

جواب

ما چون از اصفهان ، روی بدین دیار آوردیم ، و هنوز استقامتی و انتظام احوالی و اعتماد ، ممالک را پیدا نیامده بود ، از شاگرد پیشگان و خدمتگذاران هر جنسی مردم پیش ما میرسانیدند ، و کاری چنانکه مقتضی وقت بود میگذاردند .
امروز حالی دیگر است والحمدلله که کار ملک بر قاعده نظام گرفت ، همه دل مشغولیهما برخاست ، و فرمان یگرویه گشت . پس ازین هیچکس را تمسکین آن نباشد ، که در پیش ما خارج حد خویش سخن گوید . چه فرمان ماراست ، و اما گذشته خواجه فاضل را ، و دیگران بندگمان مانند شاگردان وی ، و اگر کسی خواهد که از محل خود راستر (۲) شود ، بدان رضا داده نیاید ، و او را بوجهی که حاجت افتد ، زجر فرموده شود ، و ما خواجه فاضل را رخصت دادیم ، تا آنچه واجب آید در تلافی آن خللی که روی نماید بجای آورد .

فصل چهارم

دیوان عرض و دیوان و کالت ، دود دیوان بزرگست (۱) ، باید که متولیان این دود دیوان کسانی باشند ، که خداوند عالم ادا الله سلطاناً ایشانرا بشناسد ، و بنام و نان و جام ، کفایت و مناصحت و امانت معروف باشند (۲) ، و محاسبات ایشان ، معلوم بنده میگردد بر ادوار روزگار ، چه اندرین دوشغل گزافها (۳) رود ، باید فرمود تا این هر دو دیوان پس از فرمان عالی ، اشارات و رأی بنده را مقتدا دانند ، و بر رأی خویش مستقل و مستبد نباشند .

جواب

رسم چنان رفته است ، که سخن در چنین ابواب باوزراء گویند ، و در روزگار پدر سلطان ماضی ، همچنین معهود بوده است ، و این دود دیوان را هنوز ترتیبی داده نیامده است و متولیان نامزد فرموده ایم ، و تا این غایت کاری میرانده اند نه بر قاعده ، و میخواستیم ،

(۱) ازین میتوان دریافت که در تشکیلات آنوقت ، این دود دیوان ، مبدا امور دولت بود و از خلال نوشته های بیهمی برمی آید ، که دیوان عرض مرجع امور لشکری ، و دیوان و کالت مدار امور دربار بود ، کسی که دیوان عرض به وی تعلق داشت عارض ، و گماشته دیوان و کالت و کیل در بود .

(۲) صفات یک نفر آمر و کار گذار آن دوره را ازینجا باید فهمید ، که کارگزاران امور دولت را به ملاحظه چنین صفات مقرر میگردند .
(۳) گزافها ، اضافه خرجی ها و اسراف ، و کلمه گزافها درین مورد سخت بجای و شیرین است

که دیوان وزارت را رونقی و فراری دهیم . دیگر ابواب خود تبع آنست . اکنون چون این مهم از پیش برخاست ، و گار دیوان را نظمی و ضبطی و نسقی پیدا آمد ، باخواجه فاضل اندرین باب رأی میزنیم . و این دوشغل را دومرد بکارآمده و بانام ، باستصواب خواجه فاضل نامزد کنیم ، و فرمائیم ، تا برمثالها ، وی کار کنند ، و دردخل و خرج و حل و عقد و خفص (۱) و رفع بادیوان وزارت رجوع کنند ، تا خلی نیوفتد ، و تضییعی نرود ، چه اگر نه بدین جمله باشد ، و خواجه فاضل اغماضی کند ، و برسیل مساهلت رود ، بهیچ حال رضا داده نیاید ، و باوی عتاب رود .

فصل پنجم

اولیا و حشم نصر هم الله همگنانرا ، ولایت و نعمت یسار (۲) و بیستگانی (۳) مشاهرها ، گران هست ، و ازحسن رأی عالی بهره مند ، و آن انعام بدان سبب ارزانی داشته اند ، نادست کوتاه باشند ، و حمایت (۴) نگیرند ، و برعایا ستم نکنند ، و اندر اعمال ولایتها که برسم مقطعان (۵)

باشد ، نایبان ایشانرا تصرفی نباشد ، و دستها کوتاه ماند ، و در آنچه دارند بحکم و مال بازایستند ، و بدان قناعت کنند ، و اگر روا داشته آید ، که نایبان ایشان دستها برکشایند ، ولایت و رعیت را معرض رسانند ، و در چنین ابواب توسطها کنند ، ضرر آن

(۱) خفص : سهولت و آسانی و فراخی (المنجد)

(۲) کذا - شاید بسیار باشد .

(۳) بیستگانی : تنخواه لشکریان باشد ، که در بیبقی هم می آید ، و چنین حدس زده اند ، که شاید بدین سبب بیستگانی میگرفتند که بعد از هر بیست روز پرداخته میشد ، ولی ازسباق عبارت بالاییداست ، که ازسکه مروجۀ آنوقت بیست عدد بطور مشاھرہ داده میشد بنا بران آنچه آقای نفیسی در حاشیت ص ۵۹ بچ ابی بقی نوشته اند ، مقرون بصوت بنظر نمی آید . و این نسبت عددی است نه زمانی .

(۴) حمایت به مفهوم کنونی و لغوی خود معروف است ، ولی در آنوقت شاید از باب دولت زمینها را به حمایت میگرفتند ، چنانچه ازسباق جواب سلطان بدیدار است ، و این تصرف يك نوع غلبه ای بود ، که برارضی دولت یا مردم میگردند ، و بنا بران خواجه بزرگ که این کاررا مرادف ستم بر رعایا قرار داده ، و راه این گونه تجاوزات را بستن خواسته است ، و سلطان هم در جواب خویش در حمایت را بروی فرزندان و اولیاء حشم بسته است .

(۵) مقطع : از عصر غزنویان تا اواخر مغولان هند اصطلاحات اقطاع و مقطع در مورد بتول و بتولدا ری مستعمل بود ، و یاد شاه يك ولایت یا يك ده را بکسان خود بطور بتول میداد ، که از عواید آن حصه معینی را به شاه می پرداختند ، و باقی آن از ان مقطع بود . این سیستم بتولدا ری با کمی فرق ، اکنون هم در برخی از جایها دیده می شود ، و مقطعان سابق ، در اموال و امور رهایا دست آزادی داشتند ، و مالک مختار آن حدود شده می شدند !!

به بیت المال بازگردد ، وسخت بزرگت خللی باشد ، ولایت ویران شود ، ورهبت مستاصل گردد . (۱)

جواب

در حمایت بافرزندان ما ، برجمله اولیاء وحشم بسته است ، و بهیچ حال رضا داده نیاید ، که يك بدست (۲) زمین حمایت گیرند ، خواجه فاضل باید ، که درین باب اندیشه تمام دارد ، وهمداستان نباشد ، که حمایت کنند ، وحمایت گیرند ، و آنچه واجب است ، اندرین باب تقدیم باید کرد ، ونباید که هیچ ابقاء و مسامحت رود ، نخست از فرزندان ما ، در باید گرفت (۳) پس ازدیگران ، و اگر ازجایی تعذری رود بی حشمت باز باید نمود ، تا آنچه رای واجب دارد ، فرموده شود .

فصل ششم

رسم چنان رفته است ، که صاحب بریدیها و مشرفیها (۴) که خداوند عالم ارزانی دارد بندگان و خدمتکاران را فرمایند ، اما تا بیان ایشان باید که از دیوان بنده روند تا کسانی باشند امین معتمد ، که بنده ایشان را بشناسد ، و باعمال مطابقت میکنند در بیرون اموال دیوان ، و متولیان این اشغال باید که برمشاھره که مطلق باشد اختصار کنند و زیادتی و منافع خویش اندران خدمت بسکار نبرند . (۵)

جواب

بردسمی که رفته است ، درین باب زیادتی نتوان آورد ، هم بران جمله که در عهد سلطان ماضی (۶) بوده ، فرایمی باید داد ، و از رسم بیشتر تجاوز نباید کرد .

(۱) ، رأی خواجه فاضل ، حتی اگنون بعد از مرور هزار سال نیز مفید وسخت سودمند است ، و ازین میتوان دریافت ، که اجداد و بزرگان ما ، هزار سال پیشتر در امور جهاننداری چه فکری داشتند ؟ رحمة الله علیهم .

(۲) ، بدست صورت قدیم واصلی همین بلس است امروزه بمعنی وجب عربی است ، و این املا در آثار دوره غزنویان مطرد بود .

(۳) ، بلسی ، قانون را نخست بر خود ، و بعد ازان بردیگران تطبیق باید داشت بر روان مسعود درود باد !

(۴) ، صاحب برید ظاهراً کسی بود ، که بسکار ارسال نامه ها و پیام های کتبی می پرداخت ، اما مشرف بمعنی بلند شونده و خبر دار ، غالباً وظیفه اخذ اطلاع و فروع خیانت ها و وقایع دیگر داشت ، و بر اعمال عمال دولت نگرانی مینمود .

(۵) ، ازین رأی صایب ، اگنون نیز سود توان گرفت ، و گذشته را بانقد مقایسه توان کرد !

(۶) ، مقصد سلطان مسعود بن سبکتگین است .

بادشمنان و مخالفان وی، چون خانبان (۱) و بانا موافقان و معاهدان از مچا و ران و ملوک اطراف اگر سخنی باید گفت یا مکاتبی باید کرد، بفرمان عالی کنم، و بر پوشیدگی کناری نبیوندم، که از ان فسادى بملك و تنوى باز گردد، و این شرایط را یسکان یسکان بجای نیاورم از خدای عزوجل و حول قوه وی بيزار باشم، و بر قوت و حول خویش اعتماد کردم، و هر نعمت و خواسته که دارم، از صامت و ناطق (۲) و تا آخر عمر بسازم بسبیل، اگر این سوگند را دروغ کنم هر زن که دارم و تا آخر عمر بخواهم بروی سه طلاق باشند، و اگر این سوگند را دروغ کنم و بار خصتى جویم، و یا استثناء کنم این سوگندان از سر لازم آید، و نیت من اندرین سوگندان که خوردم، نیت خداوند عالی سلطان اعظم ابو سعید بن محمود است، و خدای عزوجل را برین سوگند که خوردم گواه گرفتم و کفى بالله شهيداً والسلام.

بیشتر گفتم، که بظن اغلب این مواضع و سوگندنامه عیناً در مجمل فصیحی نقل شده و سباق عبارت و انشای آن، سخت به انشای دوره غزنویان مانند است. زیرا در بیهقی کنونی که بنام تاریخ مسعودی در دست است، يك نسخه عهدیکه بین امیر مسعود و امیر منوچهر بن قابوس صورت گرفته مندرج است، و وقتیکه این عهد نامه را با سوگند نامه احمد ميمندي مقابله میکنیم، در بسی از موارد با هم شبیه و در کلمات و الفاظ مشترك اند. مثلاً، عهد نامه دو امیر این طور آغاز می شود:

دهمی گوید مسعود بن محمود که، با یزد و یزیدنها را یزد، و بدان خدائی که نهان و آشکارای خلق داند . . .

ختم عهد نامه نیز با الفاظی است که عیناً در سوگندنامه ميمندي آمده، مثلاً: «و اگر این سوگند را دروغ کنم، و عهد بشکنم، از خدای عزوجل بيزارم و از حول و قوت وی، اعتماد بر حول و قوت خویش کردم» (۳) و مطالعات فرنگی در این عهدنامه نشان میدهد که آن کلمات و الفاظ را بنویسند، چنانچه از مقابله این دو وثیقه این مقصد بخوبی آشکار است و اینهم دلیلی است بر تفت مواضع و سوگندنامه که متون آن برور زمان دست نخورده و بهمت فصیحی اکنون بهار سیده است.

چون این وثایق مستقیماً بتاریخ افغانستان ربط دارد، و از ان ماست، بنا بران آرا به صفحات مجله تاریخی سیر دم، تا خوبتر حفظ شود، و مجمل استفا دار باب ذوق افغ گردد.

شهر نو کابل، ۱۸ سرطان.

عبدالحی حبیبی

(۱) به قدیم نون بریاء، و مقصد ملوک خانبان ماوراء النهر باشد.

(۲) خواسته و مال صامت کنایه از نفوذ و زیور و سیم و زر و غیره در مقابل ناطق

که عبارتست از کنیز و غلام و چهارپای (غیاث)

(۳) بیهقی ج ۱ ص ۱۵۲